**خلاصه و نقد و بررسی کتاب چیستی ، تحول و چشم انداز دولت نوشته احمد گل محمدی**

گردآوری: علی محمدی

در نوشتار حاضر در ابتدا خلاصه ای از مطالب کتاب بیان می شود و در انتها نیز نقد و بررسی درباره مطالب مطرح شده ، ارائه خواهد شد.

به نظر نویسنده گریزی از کاربرد و تعریف دولت نیست.خواه ناخواه دولت وجود دارد و زندگی اجتماعی ما را کما بیش و به اشکال مختلف تحت تاثیر قرار می دهد. دولت را باید تعریف کرد اما نکاتی در خور توجه درباره تعریف دولت وجود دارد که عبارتند از: 1- تصوری از دولت به معنای کلی که این در تعریف کلی دولت محقق می شود 2- پرهیز ار تعریف تک بعدی دولت ، تعاریف از دولت دارای دو وجه نهادی و ساختاری دولت(تعریف دولت بر حسب آن چه هست و ان چه بدان شبهات دارد) و وجه کارکردی دولت( تعریف دولت بر حسب آنچه انجام می دهد یا کارویژه هایش) 3-تفکیک عناصر لازم و کافی از عناصر غیره لازم یا تکمیلی 4- عناصر لازم باید با هم مرتبط باشند و یک کل را تشکیل دهند.

تعریف دولت: وبر دولت را به نهاد مدعی اعمال انحصاری زور مشروع در قلمرو معین تعریف می کند. به نظر نویسنده تعریف وبر از دولت تعریف کاملی است و چهار مولفه فوق در آن رعایت شده است.

**ماهیت دولت:**

**1- دولت به مثابه نهاد:** تعریف پذیرفته شده از دولت شامل شئون سه گانه دولت که عبارتند از: نهاد، نهاد سیاسی، نهاد سیاسی خاص، می شود. برای فهم مفهوم دولت بایستی شئون سه گانه دولت بایستی تشریح شود.

**نهاد:**ساختاری نظام مند از تصورات (استوار بر پایبندی های متافیزیکی)]بازتاب یافته در اموری کم و بیش محسوس و مادی به منظور اعمال کنترل بیشتر بر پیرامون خود( از طریق الگو بخشی به اندر کنش ها) و یا به عبارتی دیگر پایبندی ها هستی شناسانه در قضاوت ها و داوری ها بازتاب می یابد، قضاوت ها و داوری ها به کنش ها شکل می دهند، کنش ها هم به صورت نهاد ها در می آیند. نهاد ها اموری مصنوع هستند برای تامین هرچه بهتر اهداف انسان ها در فرایند زندگی مشترک. دولت از این جهت یک نهاد است که مولفه های یک نهاد اعم از هستی مفهومی،مصنوع و برساخته اجتماعی معطوف به اهداف را در بر می گیرد.

**2- دولت به مثابه نهاد سیاسی:** برای فهم این مفهوم باید گفت نهاد سیاسی نهادی است که با سیاست سر و کار دارد و این وجه تمایز آن با نهادهای غیره سیاسی است و از سویی سیاست هم با قدرت سر وکار دارد و به نظر می رسد که شان سیاسی نهاد دولت در ارتباط با چیستی قدرت و نسبت آن با دولت بایستی درک شود. دولت به این معنا یک نهاد سیاسی است که با نوع معینی از منابع قدرت یا قدرت سیاسی سر وکار دارد.

قدرت به سه دسته کلی اقتصادی، ایدئولوژیک و سیاسی تقسیم می شود ، که قدرت سیاسی بر تملک منابع و امکاناتی ( سلاح هایی از هر نوعی و به هر میزان توان) استوار است که زور فیزیکی به واسطه آن ها اعمال می شود. از اینرو نهاد سیاسی نهادی است که ذاتا با قدرت سیاسی سرو کار دارد. قدرت سیاسی می کوشد تاثیر دو قدرت دیگر را کنترل کند و با هم شکل شدن با آنها قدرت خود را بهبود ببخشد و از سویی قدرت سیاسی نوعی تقدم کاردکردی بر دو قدرت دیگر دارد و از لحاظ منبع قدرت جایگاه برجسته ای دارد.

**3- دولت به مثابه نهاد سیاسی خاص:** منظور از نهاد سیاسی خاص که شان سوم دولت است معطوف به نسبت یا رابطه خاصی است که با منبع قدرت سیاسی برقرار می کند. در تعریف وبر از دولت که دولت را مدعی انحصار استفاده مشروع از زور فیزیکی در چارچوب قلمرو معین تعریف می کند ، بر پایه این تعریف رابطه یا نسبتی که دولت با قدرت سیاسی برقرار می کند: انحصاری است، مشروع است و در قلمرو معینی برقرار می شود، ازینرو برای تبدیل شدن یک نهاد به دولت عناصر چهارگانه زور، انحصار، قلمروبندی و مشروعیت باید حضور داشته باشد که شرایط لازم دولت است. از سویی برای آنکه دولت شکل بگیرد عناصر نامبرده جملگی و به صورت مرتبط و منسجم باید حضور داشته باشند و همچنین ساختارمند باشند. در این عناصر زور عنصر کلیدی و محوری است و عناصر دیگر در رابطه با زور معنا و هویت می یابند.

**عناصر لازم و کافی دولت:**

**1- زور:** دولت در جایگاه نهاد دارای نسبت خاص با قدر ت سیاسی و در وقاع اساسا نهاد اعمال زور است. زور یا نهاد سیاسی قبل از اعمال نهادینه می شود و تحقق این امر به وجهه سازمانی یا نهادی دولت مربوط می شود بطوریکه قدر تیا زور از طریق یک رشته قواعد ، نقش ها و در راستای اهداف تعریف شده و مشخص اعمال می شود. نهادینه شدن زور یا قدرت دربر دارنده سه وجه انفکاک قدرت سیاسی ، غیره شخصی شدن قدرت سیاسی و قانون مند شدن قدرت سیاسی است. با نهادینه تر شدن قدرت سیاسی ، چهره عریان خشونت و اعمال زور به ندرت نمایان می شود.

**2- قلمرو:** وجه تمایز دولت از دیگر نهادهای دارای قدرت اجتماعی و زور سازمان یافته، قلمرومندی آن است . این ویژگی این نهاد را هم از نهادهای دارای قدرت ایدئولوژیک و اقتصادی متمایز می کندو هم از دیگر دارندگان زور.

**3- انحصار:** ضروری بودن انحصار زور دولت از ماهیت اعمال زور ناشی می شود، زیرا کاربرد زور پیوندی ناگسستنی با مترکز کردن قدرت سیاسی دارد. به عبارت دیگر باید زور تمرکز شود تا بتوان آن را اعمال کرد. اگر تمرکز وجود نداشته باشد آنچه اتفاق می افتد ستز است نه زور.

بیان چند نکته: 1- میان انحصار اعمال زور و انحصار قانون گذاری پیوندی ذاتی وجود دارد. لذا برخی انحصار قانون گذاری الزام آور را از عناصر اصلی دولت برشمرده اند. 2- انحصار اعمال زور و انحصار قانونگذاری با حاکمیت نسبت دارد. حاکمیت با حکم و قانون سر وکار دارد و در ساده ترین تعریف حاکمیت را میت وان انحصار قانون گذاری داانست. دولت برای احکام صادره به هیچ مرجع یا نهادی پاسخگو نیست و خود مسئول عملکرد خود است. مطلق بودن حاکمیت بر فراگیر بودن آن نیز دلالت دارد و این موجب می شود که در قلمرو دولت هیچ نهادی نتواند مستقل باشد و همه نهاد ها زیر مجموعه دولت هستند و این برتری نهاد دولت نسبت به دیگر نهادها به شان سیاسی دولت ارتباط دارد. 3- دولت مصداق نوعی وحدت در کثرت و کثرت در وحدت است به این بیان که دولت هم در جایگاه نهاد و هم در جایگاه عالی ترین نمود نهادینه شدن قدرت دارای وحدت است ولی اعمال اراده دولت یا اعمال حاکمیت قلمرومند نوعی تعدد و تکثر را اقتضا می کند لذا دولت باید دارای دو ویژگی تمرکز و انحصار باشد.

**3- مشروعیت:** این مفهوم به این معناست که فرد هنگامی به رابطه قدرت یا نظم سیاسی موجود گردن می نهد که آن موجه بداند. در ادبیات سیاسی معنای اصلی مشروعیتف توجیه پذیر بودن است و توجیه نیز به فرایند آوردن دلیل برای روا یا درست بودن فعلی اطلاق می شود. بر خلاف برخی از نظریه پردازان که مشروعیت را عنصر دولت نمی دانند اما وبر و طرفداران وی معتقدند هرتعریفی از دولت که عنصر مشروعیت در بر نداشته باشد کامل نیست. چرا که یک تعریف علاوه بر جامع بودن بایستی مانع نیز باشد تا مانع ورود اغیار شود. مشروعیت جزء ماهیت دولت است و دولت بدون آن ماهیت خود را از دست می دهد.

**عناصر تکمیلی دولت:**

عناصر چهارگانه ای که وبر برای دولت مطرح کرد هرچند از شرایط لازم دولت است ولی این به این معنا نیست که دولت در این حداقل متوقف شود و باید گفت که محقق شدن عناصر چهارگانه دولت به نوعی نیازمند عناصر و شرایط دیگر است مثل اعمال زور که نیازمند ابزارهایی چون مالیات است و نکته دیگر اینکه تحقق یافتن عناصر لازم ممکن است ویژگی ها و عناصر دیگر ایجاب کند.

**1- بوروکراسی:** این امر ماهیتا شکل خاصی از اداره یا کنترل سازمانی است که برای اعمال اقتدار بر انسان ها ایجاد می شود چرا که سازمان بزرگ و فراگیری چون دولت بدون توسل به الگوی مناسب نمی تواند افراد واقع در قلمرو خود را به خوبی اداره کند لذا بروکراسی ابزرای است که دولت به واسطه آن عمل می کند.

**2- مالیات:** دولت برای کنترل اتباع خود دست به صدور دستورات یا قوانین لازم الاجرا می زند که باید این اقدام را بوسیله بروکراسی انجام دهد و تحقق آن نیاز به هزینه های کلان دارد و سوال این است که این هزینه چگونه باسیت تامین شود؟

دولت ماهیتا نهادی غیره اقتصادی است و تاسیس آن نقطه عطف تکیک قدرت ساسی از دیگر انواه قدرت از جمله اقتصادی است و لذا نمی تو انند درآمد مستقلی برای تامین هزینه های خود داشته باشد، از اینرو ناگزیر خواهد بود برای تامین هزینه های خود از افراد ساکن در قلمرو خود بخواهد با واگذاری بخش از دارایی های خود به دولت با عنوان مالیات این هزینه های تامین کنند.

**3- ملت و ملیت:** در تعریف وبر از دولت ، قلمرو ، موضوع اعمال قدرت و زور قرار گرفته و تمایز دولت با دیگر نهادهای سیاسی این است که دولت به صورت قلمرومند اعمال قدرت می کند و این مرزهای جغرافیایی است که شماری از انسان ها را از دیگران متمایز می کند و همین جمعیت ساکن قلمرو معین ملت نامیده می شوند لذا ملت محصول قلمرومند شدن قدرت سیاسی است. دولت پس از آنکه اتباع خود را قلمرو مند می کند دیر یا زود به ملی کردن آن ها نیز اقدام می کند. دولت می کوشد در فرایند ملت سازی تفاوت های درون ملت ها را کم رنگ و تفاوت های میان ملت ها را پر رنگ کند و به دنبال فرهنگ سازی و دولت سازی برای اتباع درون قلمرو خود می باشد.

**4- دموکراسی:** دموکراسی در درجه نخست با مشروعیت ارتباط دارد ، هرچند که با دیگر عناصر بی ارتباط نیست. دولت باید بقبولاند که رابطه قدرت نابرابر شکل گرفته به نفع فرودست هاست و می تواند اینگونه ادعا کند که دلیل الزام آور بودن قدرتش در اصل تبلور اراده خود اطاعت کنندگان است که از آن به مشروعیت دموکراتیک یاد می شود. دولت همچنین می تواند پا را فراتر از این گذاشته و مدعی شود که خود دولت هم به ملت تعلق دارد ، چنین دولتی خواهان مشروعیت دموکراتیک است و دموکراسی را می پذیرد.

**5- شهروندی:** هرچند عنصر مشروعیت مناقشه انگیز ترین عنصر دولت است اما به هر روی دولت به منظور کشب مشروعیت لازم برای جلب اطاعت و وفاداری اتباع ، به دموکراسی متوسل می شود و این امر نخستین و مهم ترین گام در راستای پذیرش حقوق برای اتباع است. چون این حق مختص به اتباع داخل قلمرو دولت است از آن به ملت یاد می شود و این واگذاری به صورت مشروط بوده و دولت این حقوق را در ازای اطاعت و وفاداری اتباع واگذار می کند. در مجموع شهرونی شانی است که بر پایه آن ، مجموعه ای از حقوق به صورت برابر و در ازای اطاعت و وفاداری اتباع دولت به آن ها واگذار می شود.

6- نظام دولت ها : این مفهوم پیامد مهم قلمرومندی موجود در فرایند تاسی دولت به شمار می آید. دولت ها پس از شکل گیری در قلمرو مشخص می توانند ادعای حاکمیت قلمرومند همدیگر را به رسمیت بشناسند و هر دولت ادعای انحصار مشروع اعمال زور در قلمرو معین همتای خود را می پذیرد ، مشروط بر این که پذیرش متقابلی صورت بگیرد و از دخالت در امور داخلی یکدیگر بپرهیزند و بدین ترتیب حاکمیت قلمرومند به شکل گیری نظامی از دولت ها برابر می انجامد که نظام بین الملل نتیجه آن است. از اینرو با تاسیس دولت مدرن ، نظام دولت ها پدید می آید و روابط بین الملل شکل می گیرد.

**تاریخ مندی دولت:**

**1- تاریخ مندی دولت:** منظور از آن زمانبندی بودن نسبت دولت های معین با الگوی آرمانی دولت است . در هر نقطه از زمان ، دولت های متعلق به مکان معین ، به میزان متفاوتی از الگوی ارمانی دولت فاصله داشته اند. بنابر تعریف وبر از دولت تاریخمندی دولت چیزی جز موفقیت نسبی این نهاد در ادعای خود بر اعمال انحصاری زور مشروع در قلمرو معین ، نخواهد بود. از اینرو میزان موفقیت دولت در اثبات ادعای خود از زمانی به زمان دیگر و از مکانی به مکان دیگر متفاوت خواهد بود.

**2- تاریخی بودن دولت:** اجماع بر سر تاریخی بودن دولت به تقدم و تاخر عمر انسان و عمر دولت مربوط می شود با این ادعا که عمر انسان بسیار بیشتر از عمر دولت است . امام در خصوص تاریخی بودن دولت سه موضع وجود دارد : 1- افرادی که طول عمر به مراتب بیشتری برای دولت تخمین می زنند و پیوند تنگاتنگی میان دولت و زندگی اجتماعی بر قرار می کنند و دولت را لازمه زندگی اجتماعی می دانند. از اینرو هم زمان با شکل گیری نخستین واحدهای زندگی اجتماعی ، دولت ها هم شکل گرقته اند. 2- اندیشمندانی که دولت را متاخر تر از جوامع انسانی می دانند.

3- این موضع شکل گیری زندگی اجتماعی یا آغاز دوره مدرن را نقطه آغاز داستان دولت نمی داند و معتقد است که عمر دولت کوتاه تر از تاریخ زندگی اجتماعی و بلند تر از دوران مدرن است. به نظر نویسنده این موضع با تعریف دولت از نگاه وبر سازگارتر است.

4- مسائل مربوط به تحول تاریخی دولت: اولین مساله تعریف تحول است، دومین مساله الگوی تحول است که در فهم تحول تارخی دولت باید به الگوهای دگرگونی متوسل شد. سومین مساله بررسی تحول دولت است که برای بررسی دگرگونی از سه روش هم زمانی(عکس برداری از شیء در لحظه ای معین) ، ایستا شناسی هم سنجانه ( عکس برداری از شیء ولی در مقاطع زمانی متعدد) و در زمانی( فیلمبرداری حرکت پدیده مورد بررسی ، تاریخی است و بر فرایند دگرگونی در طول زمان تاکید دارد) استفاده می شود. چهارمین مساله زمانبندی تحول دولت است که به ما کمک می کند گسستگی ها و پیوستگی های تاریخی دولت ها را آسان تر درک کنیم . زمانبندی دگرگونی دولت شامل الگوهای انقلاب، استفاده از الگوی انقلاب بر اساس نظم های تاریخی و مشاهدات تجربی، الگوی تکاملی ( فرایند های پیوسته دگرگونی)، الگوی تکامل گسسته( دو برداشت انقلابی و تکاملی را در بر می گیرد)

نویسنده تاریخ تحول دولت را بر پایه الگوی تکامل گسسته زمانبندی می کند

**تحول تاریخی دولت:**

**1- د.ولت یا دولت مدرن:** نویسنده زمان بندی خود را به سه مقطع تقسیم می کند:

**الف)دوره پیشا مدرن ( از هزاره سوم پیش از میلاد تا اواسط هزاره دوم میلادی):** در این دوره شاهد چهار نوع دولت قبیله ای اولیه، دولت شهرها، امپراتوری ها و دولت فئودالی هستیم.

**شکل گیری دولت :** دولت محصول زندگی اجتماعی است چراکه زور و قدرت به مثابه عناصر هوست بخش دولت در عرصه زندگی اجتماعی شکل می گیرند. در جوامع بی دولتی در متدوال ترین شکل زور وجود داشته نه به شکل سازمان یافته، همه جوامع نسبتا برابر بودند و به جای قانون ، آداب و رسوم وجود داشت. این جوامع ساختاری بسیار ساده در قالب خانواده گسترده یا طایفه برخوردار بودند. پیچیده تر شدن نظام اقتصادی و اجتماعی زمین ساز شکل گیری دولت شد و گذر از اقتصاد غیر کشاورزی به اقتصاد کشاورزی مهمترین عامل بود.

**دولت قبیله ای :** قبایل حاکم در بخش زیادی از کره زمین بوده اند، مهمترین ویژگی دولت های قبیله ای برخورداری از حاکمان بوده است و این دستگاه حکمرانی قبیله ای نخستین نهاد سیاسی بود که خراج و مالیات را نهادینه کرد. و نهادهای سیاسی این دوره نخستین مصادیق زور سازمان یافته را از خود برجای گذاشته است

**دولت – شهرها:** شهر سکونتگاه دائمی برای انسان ها بود و شغل اصی بیشتر مردم آن کشاورزی نبود، از لحاظ سیاسی دولت شهرها به سه بخش تحت حکمرانی خرده حاکمان بودن ، دولت – شهرها اجتماعی مستقل نداشتند و بخشی از هستی سیاسی بزرگتری را تشکیل می دادند، دولت – شهرها، شهرهای خود گردان بودند که در بین النهرین پیش از سلسله پادشاهی بودند.

دولت – شهرها را شمار زیادی از افراد اداره می کردند و خود شهروندان حکام را از میان خود انتخاب می کردند. و مجلس مهمترین نهاد دولت – شهرها بود و نهاد مهم دیگر کلانتر ها بودند

**امپراتوری ها:** امپراتوری ها از نظر جغرافیایی و جمعیتی بسیار گسترده بودند ، رئیس هر امپراتوری یک امپراتور بود، دین نهاد مشروعیت به این نهاد سیاسی بود و دولت های امپراتوری دارای دو نهاد اساسی ارتش و بوروکراسی بودند. درآمدهای مالیاتی به منزله دارایی های شخصی امپراتور بود و ارتش و بروکراسی و افراد آن همه خادمان امپراتور تلقی می شدند، زمان ، مسافت و ماهیت نظام مالی محدود کننده قدرت امپراتور بود .

**دولت های فئودالی:** مدعیان متعددی در قلمروهای معین اعمال قدرت می کردند ، به دلیل نبودن انحصار اعمال زور ، سلسله مراتب قدرت جایگاهی نداشت. نظم اجتماعی پیچیده تر شد. بر پایه تعریف وبر ، دولت فئودالی حداقل شرایط یک دولت را دارا بود.

**ب) دوره مدرن ( از اواسط هزاره دوم میلادی تا دهه های پایانی هزاره دوم):** شاهد دو نوع دولت دولت مطلقه و دولت لیبرال ( دموکراتیک ) یا دولت مدرن هستیم

**استندستات:** این دوره به لحاظ زمانی با سده های میانی هزاره دوم یا سده چهاردهم تا شانزدهم میلادی انطباق دارد. استندستات در مرحله گذار به دنیای مدرن قرار دارد و هموار کنند مسیر دولت مطلقه بود. استندستات محصول تناقضات و آسیب پذیری های ماهوی دولت فئودالی و تحولات گسترده اجتماعی- اقتصادی در چارچوی نظام فئودالی بود. در این نظام تشکیلات جدید با شکل گیری گروه های شهرنشین تجارت پیشه شکل گرفت که منجر به نظام پسا فئودالی می شد، به جای واسل ها و فئودال ها ، نهادها و هستی ها جمعی به صحنه امدند و رابطه حاکم با هستی های جمعی و صنفی شکل گرفت .

**دولت مطلقه:** چارچوبیک ه قدرت سیاسی در آن نه تقسیم می شود و نه محدودیتی دارد و بدون مانع و محدودیت اعمال قدرت می کند. قدرت سیاسی به شکل بی سابقه ای فشرده و متمرکز است ، شکل گیری بورژوازی فعال در عرصه تولید و تجارت ، پذیرش عمومی اصل مالکیت فردی دارایی ، نوآوری های نهادی و مادی (مانند شکل گیری ارتش دائمی، فناوری های نظامی، بروکراسی متمرکز و نظام مالیاتی) شکل گیری دیوان سالاری های متمرکز از جمله زمینه های شکل گیری دولت مطلقه بود.

**دولت لیبرال (دموکراتیک):** شاخصه اصلی این دولت محدودیت قدرت سیاسی است، این دولت در بستر عواملی چون نگرانی اشراف و اصحاب کلیسا از جایگاه خود، بازسازی جامعه مدنی در سایه اتحاد اشراف و بورژوا ها برای محدودکردن قدرت سیاسی، تحولات فکری و گفتمانی در بستر تفکیک نظم خصوصی و عمومی حاکم ، سکولاریسم، شکل گیری مفهوم شهروندی و از سویی مقتضیات دولت مطلقه در نداشتن مشروعیت، انقلاب آمریکا و فرانسه نیز در شکل گیری دولت لیبرال نقش داشتند.

ویژگی دولت لیبرال عبارتند از: حکومت قانون، پایبندی به اصالت و تعرض ناپذیری فرد، تفکیک قوا و فدرالیسم، لزوم شفافیت تصمیم ها ، چرخشی بودن انتخابات ، آزادی بیان و اجتماع.

دولت لیبرال دموکراسی در واقع دموکراسی مشروط و محدود است.

**تحول دولت در دیگر مناطق جهان:** منظور از تحول تاریخی دولت فرایند نزدیک تر شدن دولت های معین به الگوی آرمانی دولت که انحصاری کردن اعمال مشروع زور در قلمرو معین است، می باشد .تقریبا از سده هفدهم میلادی در حالیکه دولت ها اروپایی گام های بلندی در جهت نزدیک شدن به الگوی آرمانی دولت برمی داشتند، تحول تاریخی دولت در جوامع غیر اروپایی دچار نوعی رکود و اختلال شده است و این سبب شد در قرن نوزدهم یک الگو برداری ناقص از دولت های اروپایی در جوامع غیره اروپایی رخ دهد. برخلاف آمریکا، کانادا و استرالیا که فرایند گذر به دولت مدرن به خوبی اتفاق افتاد امام در کشورهای آمریکای لاتین که تحت تاثیر فرهنگ اسپانیایی بود این فرایند موفقیت آمیز نبود. در کشورهای آسیایی و افریقایی الگو برداری از دولت مدرن اروپایی در آسیا و آفریقا با تاریخ استعمار و امپریالیسم پیوند دارد و این دولت ها با رهایی از استعمار بیشتر انها همچنان در ابتدای قرن بیست و یکم فاصله زیادی با الگوی دولت اروپایی دارند و دولت به منزله نهاد مدعی اعمال انحصاری زور ناچیز بوده است.

**ج) دوره پسا مدرن ( از دهه های پایانی هزاره دوم به این سو):** این دروه زمین ساز شکل جدیدی از دولت تحت عنوان دولت پسا مدرن شده است. در این دوره که ما شاهد موضوع جهانی شدن شبکه اقتصادی و از لحاظ سیاسی هم فرایند همکاری و ادغام سیاسی باعث تحول شبکه های حکمرانی شده، با این تحولات سوال این است که دولت های این دوره تفاوت ماهوی با دولت های مدرن دارند؟ سه دیدگاه وجود دارد : دیدگاه اول معتقد است که دگرگونی های شکل گرفته در حوزه قدرت و استقلال دولت اساسی و جدی است به همین ما شاهد عقب نشینی دولت هستیم. دیدگاه دوم که معتثد است دلت همچنان جایگاه برجسته ای دارد و نهاد نهادها است. دیدگاه سوم که از دو دیدگاه دیگر فراتر می رود معتقد است دولت های معاصر در عین حال که نفوذ و استقلال خود را در برخی حوزه های از دست داده اند از برخی جهات هم تقویت شده اند

تحول دولت در این دوره در چهار حوزه اصلی مطرح می شود که عبارتند از:

**1- اقتصاد و تحول دولت در عصر جهانی شدن:**  مولفه های اقتصاد عبارتند از: جهانی شدن اقتصاد، شکل گیری قطب های اقتصادی منطقه ای دربرگیرنده چندین اقتصاد ملی و توسعه پیوندهای رسمی میان این قطب ها، گسترش چند ملیتی شدن که از گسترش فعالیت شرکت های چند ملیتی و تولید کنندگان بین المللی حاصل می شود، گسترش رژیم های بین الملل مرتبط با مسائل و موضوع های اقتصادی، شکل گیری و پذیرش هنجارها و معیارهای جهانی، توسعه بازارهای ادغم شده جهانی. این مولفه ها به اشکال مختلف باعث تغییر نقش دولت شده اند که عبارتند از: کارویژه های دولت در زمینه مدیریت اقتصادی کاهش و به همان نسبت کارویژه های تنظیمی و نظارتی دولت افزایش یافته است، تمرکز زدایی اقتدار سیاسی که در قالب واگذاری بخشی از قدرت و اختیارات دولت به موسسات حکومتی یا عمومی مختلف نمود می یابد.

**2- سیاست و تحول دولت در عصر جهانی شدن:** گسترش همکاری ها در سه حوزه اصلی شکل گرفته : 1- گسترش روابط بین دولتی است که عمدتا از طریق همکاری در قالب سازمان های حکومتی بین المللی تحقق می یابد 2- افزایش روابط فرا حکومتی که در این راستا وزرا و دیگر واحدهای حکومتی با همتایان خود در کشورهای دیگر ارتباط بر قرار می کنند 3- همکاری به روابط فراملی مربوط می شود ، بازیگران غیره دولتی نقش اصلی در این عرصه ایفا می کنند. این تحولات دو دیدگاه را شکل داده یک دیدگاه که این تحولات را گواه بر کاهش نسبی قدرت و نفوذ دولت ها می داند و دیدگاه دیگری که معتقد است که علیرغم این همکاری ها دولت ها همچنان کنترل امور را در دست دارند و حتی ادعا می شود این همکاری ها به تقویت دولت ها می انجامد. در مجموع هر دو دیدگاه معتبر است به این دلیل که همکاری بین المللی هم فرصت زا و هم تهدیدزا است.

**3- تحول اجتماع:** در سطح بین الملل حقوق شهروندی تعریف شده است و در سطح منطقه ای نیز همکاری نزدیک باعث شده تا حقوق مشترکی برای شهروندان کشورهای مختلف تعریف و تضمین شود مانند اتحادیه اروپا، از سویی بعد احساس اجتماع سیاسی یا اجتماع ملی احساس مدار هم در چارچوب روابط متراکم فراملی متحول شده است، معتقدان به عقب نشینی دولت بر این باورند که با تحول ملیت و الگوی هویت یابی ، دولت تضعیف شده است.در مقابل دیدگاهی می گوید ملیت همچنان قوت و اعتبار خود را در وجه شهروندی و و هویتی حفظ کرده است.

**4- تحول حاکمیت:** اساس دولت بر مفهوم حاکمیت استوار است در حاکمیت عنصری وجود دارد به نام بازی حاکمیتی که بر اساس آن نحوه برقراری رابطه با یکدیگر تنظیم می شود ، در بازی حاکمیتی کلاسیک دو اصل عدم مداخله و مقابله مثل وجود داشت که به اعتقاد برخی پژوهشگران مانند الکینز با جهانی شدن ماهیت دولت ها از این لحاظ دگرگون شده است. آنها معتقدند امروزه دولت ها امکان کمتری برای کنترل و تنظیم امور شکل گرفته در درون مرزها ی خود بر عهده دارند. هرچند که مخالفین این نظریه معتقدند این تحولات ربطی به ماهیت دولت ندارد. از لحاظ استقلال نهادی اکثر قریب به اتفاق پژوهشگران می پذیرند که حاکمیت دست نخورده است.

به طور کلی می توان گفت که در بستر جهانی شدن ماهیت دولت مدرن دگرگون می شود و این دگرگونی در مورد اتحادیه اروپا کاملا آشکار است. در این واحد به جای اقتصاد ملی بخش های عمده ای از فعالیت های اقتصادی در گستره شبکه های فرامرزی انجام می شود ، به جای نهادی های سیاسی ملی ، حکمرانی چند سطحی وجود دارد، در قواعد تنظیمی حاکمیت مدار دولت های عضو اتحادیه اروپا به جای اصل عدم مداخله در امور یکدگیر به شکل گسترده دخالت می کنند. برخی از پژوهشگران معتقدند این دگرگونی در حاکمیت به اتحادیه اروپا محصور نمی شود و دیگر دولت ها کم و بیش جهانی شدن اقتصاد و حکمرانی چند سطحی را تجربه کرده اند.

در جمع بندی باید گفت که دولت در عصر پسا مدرن نسبت به دولت مدرن اواسط قرن بیستم دگرگون شده و این دگرگونی همچنان ادامه دارد و مشخص نیست که دولت پست مدرن سرانجام چه شکل و صورتی خواهد گرفت ولی مطمئن هستیم با دولت مدرن کاملا متفاوت است.

**نقدی بر کتاب چیستی، تحول و چشم انداز**

در ابتدا باید گفت از نکات مثبت این کتاب می توان به بحث بنیادین درباره مفهوم و تعریف دولت اشاره کرد که نویسنده تلاش کرده به شکلی بنیادین و اساسی مفهوم دولت و تعریف آن را بحث کرده و آن را بسط بدهد، نکته مثبت دیگری که در این کتاب وجود دارد مباحث مختلف کتاب در ارتباط منسجم و یکپارچه با یکدیگر قرار دارند و رشته ارتباطی میان مباحث هیچ گاه از دست نویسنده رها نشده است و در مجموع می توان یک کل به هم پیوسته را از مفهوم دولت تعریف و عناصر کلید و تبعی آن بدست آورد. نکته مثبت دیگر کتاب که آن را از دیگر آثاری که درباره دولت بحث کرده ، متمایز می کند این است که نویسنده ابتدا به مفهوم و تعریف دولت و عناصر آن اشاره کرده و بعد به واکاوی تاریخی و تاریخ مندی دولت پرداخته است و این امر به فهم روند تکامل تاریخی دولت و شناخت عناصر و ویژگی های دولت های مختلف در طول تاریخ کمک شایانی می کند.

اما درباره نقدهایی که به کتاب وارد است باید گفت یکی از نقد های جدی عدم روش مند بودن طرح بحث به ویژه در بخش اول کتاب تحت عنوان چیستی دولت است ، نویسنده در این بخش که بنیاد کار وی را تشکیل می دهد از هیچ روش علمی در تعریف و تبیین مفهوم دولت استفاده نمی کند و تنها با برگزیدن تعریف وبر به بسط و تبیین آن می پردازد. هرچند این روش مندی در بخش دوم کتاب تحت عنوان تحول دولت تا حدی مرتفع شده و نویسنده تاریخ تحول دولت را بر پایه الگوی تکامل گسسته، زمانبندی می کند.

نقدی دیگر که وارد است اینکه نویسنده درباره دولت و مفهوم و تعریف آن به آراء دیگران و نقد و رد آنها کمتر پرداخته و تمرکز بحث خود را بر تعریف منتخبش از وبر قرار داده است. همچنین نویسنده در بررسی تاریخ تحول دولت تنها در دوره جدید به دولت لیبرال دموکراتیک اشاره کرده و از دولت رفاه، دولت های مارکسیستی و سوسیالیستی سخنی به میان نیاورده است. در کل می توان این برداشت را از کل کتاب داشت که نویسنده دولت را در چهارچوب اندیشه لیبرالیستی بسط و فهم می کند و بررسی روند تاریخ تحول دولت نیز تحت تاثیر این فضای فکری نویسنده می باشد.